



## زندگی نامه

## هانس کریستیان آندرسن

O مینا اخباری آزاد



توضیح کتاب ماه کودک و نوجوان درباره «کریستیان» استاد اسماعیل سعادت عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی، طی دیداری یادآور شدند که «کریستیان» درست است و نه «کریستین». در نسخه‌های قدیمی از جمله فرهنگ مصاحب و در «دانشنامه زبان و ادب فارسی» نیز که در فرهنگستان زبان مراحل تهیه و انتشار را می‌گذراند، واژه «کریستیان» ضبط شده است. بنابراین با اجازه تمام همکاران محترم، ما نیز در ویژه‌نامه آندرسن (این شماره) همین واژه را به کار برده‌ایم.

در هر چیز و هر کاری دست شیاطین، اجنه و موجودات ناشناخته را مشاهده می‌کرد. در واقع آندرسن بسیاری از قصه‌های قدیمی فرهنگ عامه را از او شنیده است. پدربزرگ مادری هانس، در پیری تعادل روانی خود را از دست داد و در کوچه و بازار مضحکه کودکان شد. جالب است که چنین اطلاعاتی در زندگی‌نامه‌ای که آندرسن درباره خود نوشته، دیده نمی‌شود. آندرسن از وضع فلاکت بار خانواده و اوضاع خفت بار زندگی پدربزرگ خود چیزی نگفته است. او پدربزرگش را کشاورز ثروتمندی معرفی می‌کند که در اثر حوادث و بلایای طبیعی ورشکسته و آواره و به همین سبب، به بیماری روحی دچار می‌شود.

اما پدر هانس با این که تحصیلات کافی نداشت، مردی بود آزاداندیش و اهل مطالعه. او به خواندن داستان و نمایش‌نامه علاقه‌مند بود و به رغم فقر مالی، کتاب‌های زیادی داشت که پس از خواندن، آن‌ها را برای هانس بازگو می‌کرد. پدر هانس که به دلیل فقر هرگز نتوانسته بود تحصیلات خود را به انجام برساند، حسرت

هانس کریستیان آندرسن از بزرگ‌ترین نویسندگانی است که در پیشرفت ادبیات کودکان هم نقش بزرگی داشته. او از نخستین نویسندگانی به شمار می‌رود که قصه‌هایش تصویرگر عالم کودکی است. آندرسن از دنیای کودک درک عمیقی داشت؛ تا جایی که او را «تفسیرگر مفهوم کودکی» نامیده‌اند.<sup>۱</sup> او در طول دوران نویسندگی خود، بیش از ۱۵۰ قصه به رشته تحریر درآورد که هر کدام از جذابیتی خاص برخوردارند و این قصه‌ها به چندین زبان در سراسر دنیا ترجمه و به چاپ رسیده‌اند.

هانس کریستیان آندرسن، در ۲ آوریل سال ۱۸۰۵ میلادی، برابر با ۱۴ فروردین که اکنون «روز جهانی کتاب کودک» نامیده می‌شود، در یکی از شهرهای کوچک دانمارک، به نام «اودنسه» (در ۲۲ مایلی کپنهاگ)، در خانواده‌ای تنگدست به دنیا آمد. پدرش کفاش کم‌درآمدی بود که به زحمت نان بخور و نمیر خانواده را فراهم می‌کرد و مادرش زنی جوان، از خانواده کشاورزی ورشکسته. او زنی مذهبی، عامی و بسیار خرافی بود که



بازیگران نمایش نامه ذکر شد، اما این چیزی نبود که او را راضی کند. ناکامی او در تئاتر، به قدری برایش ناگوار بود که بنا به گفته خودش، اگر ایمان پابرجایش به خداوند نبود، حتماً خود را کشته بود.

آندرسن پس از ناکامی در زمینه تئاتر، تصمیم گرفت به سراغ تحصیل برود و زبان لاتین را فراگیرد. در آن زمان یادگیری زبان لاتین، شرط مقدماتی پیشرفت در هر کار فرهنگی به شمار می‌آمد. در سال ۱۸۲۲، مردی نیکوکار به نام «جوناس کولین» که کارگردان بود، هانس را تشویق کرد تا به مدرسه برود و پرداخت هزینه زندگی و تحصیل او را بر عهده گرفت. آقای کولین او را به شهر کوچکی در حومه کپنهاگ فرستاد و هانس پشت نیمکت مدرسه قرار گرفت. او در این موقع هفده سال داشت، در حالی که میانگین سن همکلاس‌هایش بیش از ۱۱ سال نبود. هانس تحت حمایت آقای کولین و در خانه مدیر مدرسه «گرام» شهر «اسلاکس» که آقای «میزلینگ» نام داشت، دوران تحصیلی سختی را آغاز کرد.

هانس در فراگیری زبان لاتین دشواری و دردسر بسیار داشت و چند بار تا مرز مردود شدن و ترک تحصیل پیش رفت. یکی دیگر از مشکلات هانس این بود که می‌خواست از جمله شاعران و تراژدی‌نویسانی چون شکسپیر، گوته، شیلر و والتر اسکات تبدیل شود و به همین دلیل، گاهی به سرودن شعر و تصنیف و تراژدی می‌پرداخت و این کار خلاف نظر آقای «میزلینگ» بود که از او می‌خواست به جای سرودن شعر، تحصیل خود را جدی‌تر بگیرد. آقای «کولین» نیز با نظر آقای «میزلینگ» موافق بود و می‌خواست هانس پس از پایان تحصیلات، به دانشگاه برود و به فرد مفیدی برای جامعه تبدیل شود. بالاخره آندرسن در ۲۴ سالگی، دورهٔ تحصیل در این مدرسه را به پایان رسانید.

نرفتن به دانشگاه پیوسته رنجش می‌داد. او با خواندن کتاب‌های داستان و نمایش نامه و بزرگداشت علم و ادب، از اوان کودکی در دل پسر خود، میل به تحصیل و علاقه به مطالعه را برافروخت.

آندرسن در زندگی‌نامه خویش، ساعاتی را که با پدر به شنیدن نمایش نامه و خواندن کتاب و گردش در جنگل می‌گذرانید، تنها اوقات خوش خود در آن زمان می‌داند. وی در نامه‌ای که در سال ۱۸۵۲، به یکی از حامیان خود نوشته است، می‌گوید که پدرش کتاب‌های زیادی داشت که او با اشتیاق و صف‌ناپذیری آن‌ها را می‌خواند؛ کتاب «هزار و یک شب» از جمله این کتاب‌ها بود.

اما این روزهای خوش زندگی با پدر دیری نپایید، زیرا پدر هانس به امید این که روزی افسر شود و زندگی خود را بهبود بخشد، به جنگ رفت و در حال بیماری بازگشت و به زودی مرد. این اولین غم واقعی هانس بود. مادرش شوهر دیگری انتخاب کرد و برای گذران زندگی و نگهداری از پسرش، ناچار به رختشویی در خانه‌های مردم شد. به همین دلیل، پسر کوچک ساعت‌ها در خانه تنها می‌ماند. سرگرمی او در تنهایی، بازی با عروسک‌هایی بود که پدرش برای او درست کرده بود. هانس با عروسک‌ها نمایش می‌داد، لباس‌های مختلف درست می‌کرد و به آن‌ها می‌پوشاند، با آن‌ها سخن می‌گفت و خیال‌پردازی می‌کرد. هانس کریستیان آندرسن، در ۱۴ اوت ۱۸۷۵، در سن ۷۰ سالگی در کپنهاگ درگذشت.

### تحصیلات آندرسن

هانس را در پنج سالگی به مدرسه فرستادند تا خواندن یاد بگیرد. معلم اولش مردی خشن بود که او را از مدرسه فراری داد، اما او را به مدرسه دیگری فرستادند و هانس توانست خواندن را فرا بگیرد.

سرانجام هانس در سال ۱۸۱۹، یعنی در ۱۴ سالگی، پس از تحصیلات نامرتب ابتدایی و اندوختن کمی پول، به دلیل علاقه‌ای که به تئاتر داشت و علی‌رغم میل مادر که می‌خواست او را به عنوان شاگرد پیش یک خیاط بفرستد، با یک گروه تئاتر که به ادنسه آمده بود، راهی کپنهاگ پایتخت دانمارک شد.

هانس برای راهیابی به تئاتر، به خوانندگی روی آورد. یکی از خوانندگان معروف کپنهاگ هم حاضر شد از روی خیرخواهی به او کمک کند. ابتدا همه چیز به خوبی پیش می‌رفت و هانس موفقیت‌هایی هم به دست آورد، ولی دوره بلوغ فرارسید و صدای او تغییر کرد. ناگزیر معلمش از او عذرخواست و کار تعلیم را تعطیل کرد.

پس از مدتی، او تصمیم گرفت برای ورود به تئاتر، به تمرین باله بپردازد. او تمرین‌های سختی را آغاز کرد، اما پس از چندی به او گفته شد که استعداد لازم برای چنین کاری را ندارد و آخرین تلاش او برای ورود به تئاتر، بازی در یک نمایش نامه، در یک نقش بی‌اهمیت بود. البته اسمش در لیست

### در سال ۱۸۳۸، شهرت آندرسن بالا گرفت

**و آقای «کولین»، حامی او، توانست از پادشاه سوئد**

**برای وی کمک قابل توجهی به صورت**

**هزینه دو سال مسافرت به سراسر اروپا بگیرد.**

**این کمک از جانب پادشاه به نویسندگان سرشناس**

**داده می‌شود. در این سال‌ها شهرت آندرسن**

**بیشتر به دلیل اشعار و داستان‌هایش**

**برای بزرگسالان بود**

**درباره زندگی و خلق و خوی آندرسن،**

**دوست و دشمن او داستان زیاد گفته و نوشته‌اند.**

**در روایاتی که آمده است، او را ترسو، مغرور،**

**عاشق پیشه، بیش از حد حساس و زودرنج،**

**در لباس پوشیدن بسیار بی‌سلیقه و**

**شیفته و مشتاق شهرت و احترام**

**خوانده‌اند**

### دوران نویسندگی

آندرسن کار ادبی خود را از شانزده سالگی، با تصنیف تراژدی و شعر آغاز کرد، ولی ابتدا با شکست‌های پیاپی روبه‌رو شد. تراژدی‌هایی که او برای تئاتر کپنهاگ فرستاد، یکی پس از دیگری رد شد. با این همه هانس مأیوس نشد و به سرودن شعر ادامه داد. در سال ۱۸۲۸، او با یکی از شعرای معروف آن زمان دانمارک آشنا شد و این شاعر گاهی اشعار آندرسن را در مجله خود منتشر می‌کرد. در سال ۱۸۳۰، دفتر تازه‌ای از مجموعه اشعار هزل او به چاپ رسید که کم و بیش مورد توجه خوانندگان قرار گرفت و برای نخستین بار درآمدی برای او به همراه آورد. به این ترتیب، هانس توانست برای اولین بار برای مادر پیر خود که هم چنان در «ادنسه» با وضع فلاکت باری زندگی می‌کرد، پولی بفرستد.

آندرسن گذشته از سفر در داخل دانمارک، بارها به اکثر کشورهای اروپایی به خصوص آلمان، سوئد، پاریس، ایتالیا و قسطنطنیه (ترکیه امروزی) سفر کرد و پس از هر سفر، فکرش بارورتر و ذوقش بیشتر تحریک



می‌شد. با این که تا سال ۱۸۳۸، مخارج خود را فقط از فروش نوشته‌هایش فراهم می‌کرد و آثارش در اوایل خریدار چندانی نداشت، اما به هر ترتیب بود دست از سفر برنمی‌داشت. خود او در این باره می‌گوید: «مسافرت مانند حمام نیروبخشی است که روحیه و فکر و استعداد را پاک و بارور می‌کند و بدان قدرت خاص می‌بخشد.»

آندرسن در سال ۱۸۵۳، نخستین اثر خود را برای کودکان به چاپ رساند که با بی‌اعتنایی مردم دانمارک روبه‌رو شد و حتی منتقدان توصیه کردند که بهتر است او از این شیوه داستان‌سرایی دست بردارد؛ زیرا که به هیچ وجه در آن استعدادی ندارد.

اما در سال ۱۸۳۸، شهرت آندرسن بالا گرفت و آقای «کولین»، حامی او، توانست از پادشاه سوئد برای وی کمک قابل توجهی به صورت هزینه دو سال مسافرت به سراسر اروپا بگیرد. این کمک از جانب پادشاه به نویسندگان سرشناس داده می‌شود. در این سال‌ها شهرت آندرسن بیشتر به دلیل اشعار و داستان‌هایش برای بزرگسالان بود. او در این سفرها با نویسندگان معروف آن زمان چون ویکتور هوگو، والتر اسکات، چارلز دیکنز، آلكساندر دوما، بالزاک و برادران گریم آشنا شد و با آنان به بحث و گفت‌وگو پرداخت و از مصاحبت‌شان لذت برد.

هانس در سال ۱۸۳۹، آخرین امتحان دانشگاه را گذراند و در همین سال، اولین مجموعه اشعارش را به چاپ رساند و بنا به گفته خود، در همه خانه‌ها به رویش گشوده شد. در سال‌های ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۲، تعدادی از قصه‌های پریان آندرسن منتشر شد، اما این قصه‌ها نیز مورد انتقاد شدید قرار گرفت. منتقدان آن زمان که بنا به سنت، طرفدار ادبیات تعلیمی و تهذیبی بودند، فقدان پیام‌های تعلیمی صریح و روشن در آثار آندرسن را مورد انتقاد قرار دارند و برخی حتی قصه‌های او را به داشتن جنبه‌های بدآموزی متهم کردند. این منتقدان آثار نویسنده معاصر دیگری را

به رخ او کشیدند که آثارش شامل درس‌های اخلاق و پیام‌های تعلیمی بود. اما کودکان خلاف منتقدان، از قصه‌های پریان آندرسن استقبال بسیار کردند. رمان‌های آندرسن از جمله رمان «بده‌گو» که برای بزرگسالان نوشته شده بود نیز مورد توجه خوانندگان قرار گرفت و به زبان‌های مختلف اروپایی ترجمه شد.

آندرسن در سال ۱۸۴۳، مجموعه افسانه‌هایش را برای کودکان منتشر کرد. با انتشار این افسانه‌ها، نظر بسیاری از هموطنانش به نوشته‌های او جلب شد و آندرسن به شهرت جهانی رسید. علاقه و تشویق مردم، سبب دلگرمی او شد؛ طوری که تا پایان عمر بیش از ۱۵۰ قصه و افسانه برای کودکان پدید آورد که از این میان ۳۰ الی ۴۰ قصه، از قصه‌های دیگر معروف‌ترند.

اکنون کودکان دانمارکی و سایر کشورهای جهان که با افسانه‌های آندرسن آشنا شده بودند، او را یکی از بهترین دوستان خود می‌دانستند. آندرسن تعریف می‌کند که در یکی از سفرهایش، کودکی به سویش می‌دود

و لباسش را می‌کشد و می‌خواهد با او صحبت کند که مادرش فریاد می‌زند «کجا می‌روی؟ چرا مزاحم این آقای ناشناس خارجی می‌شوی؟» و بچه پاسخ می‌دهد: «اما مادر، این آقای ناشناس نیست، او هانس کریستیان آندرسن است!»

هانس کریستیان آندرسن هرگز ازدواج نکرد و تا پایان عمر با عشق و علاقه خاص خود به کودکان، آثار بسیار زیبایی برای آن‌ها به رشته تحریر درآورد. آندرسن در زندگی‌نامه خود می‌نویسد: «زندگی من مثل یک قصه پریان زیبا است، شاد و پر از حادثه.»

#### بررسی شخصیت هانس کریستیان آندرسن

هانس از خردسالی کودکی تنها و گوشه‌گیر بود. او پس‌رکی زشت بود که بسیار لوس و زودرنج بار آمده، همبازی زیادی نداشت و از کوچک‌ترین ناملایمتهای به گریه می‌افتاد و این عادت بود که در سال‌های بعد هم می‌توان گفت دست از سر او برنداشت. به همین دلیل، غالباً در خانه تنها می‌ماند و با عروسک‌هایش بازی می‌کرد.

هانس در هفت سالگی امکانی به دست آورد که هر روز به تأثر برود. به این ترتیب که قرار شد هر روز به ازای فروش تعدادی از بلیت‌های تأثر، یک بلیت هم برای خود بردارد. هانس با دیدن اولین نمایش، سخت شیفته تأثر شد. در خاطراتش می‌گوید که هر روز ساعت‌ها جلوی آیینه می‌ایستاد و در حالی که سفره‌ای را به عنوان ردا بر دوش می‌انداخت، نقش قهرمانان نمایش‌نامه‌ها را بازی می‌کرد. اما با این که هانس بچه زیبایی نبود، به دلیل پاک‌ی و صفا و نوعی جسارت کودکانه، مورد توجه بزرگسالان و اعیان قرار می‌گرفت؛ تا به آن جا که او را به خانه خود می‌خواندند و کمکش می‌کردند. هانس از همان کودکی، به قدرت آرزو و رسیدن به خواسته خود اطمینان داشت. با صفای طینت و اصالتی که داشت، هرگز در پی تقلید از دیگران نبود و همیشه بدون این که حساسی در کارش باشد، راه خود را می‌رفت. می‌گفت فرشته‌ای در کودکی به او ظاهر شده و به او گفته که: «راحت را برگزین و من کمکت خواهم کرد.» از همان کودکی تا آخرین نفس، به نبوغ و استعداد خود ایمان داشت و شاید همین امر موجب می‌شد که بار آن همه طعن و سختی را بکشد و هم چنان به راه برگزیده خود ادامه دهد.

آندرسن پس از فراغت از تحصیل، اوقات خود را وقف نوشتن کرد و هرگز به سیاست نپرداخت. در طول عمر خود، نوشته‌هایش مکرر مورد اعتراض هموطنانی قرار گرفت که بی‌استعداد و بی‌سواد و مغرورش می‌شمردند. انتقادات شدید به قدری او را ناراحت می‌کرد که غالباً با کمک دوستان خود و به خصوص خانواده «کولین»، کشور خویش را برای مدتی ترک می‌کرد.

معروف است که تلفظ و لهجه او در زبان‌های دیگر، حتی در آلمانی که با آن آشنایی بیشتر داشت، چندان خوب و روشن نبود. انگلیسی را با لهجه‌ای چنان سخت صحبت می‌کرد که هنگام توضیح مطلبی به والتر اسکات، نویسنده انگلیسی پس از مدتی تأمل به او گفت: «دوست عزیز، خوب است به دانمارکی سخن بگوئید؛ چون آن را بهتر از انگلیسی حرف می‌زنید.»

درباره زندگی و خلق و خوی آندرسن، دوست و دشمن او داستان زیاد





### پی‌نوشت‌ها:

1- Hans Christian Andersen

- ۲- کمال پولادی: آشنایی با ادبیات کودک، قسمت سوم: پیرایش ادبیات کودک در اروپا (گلبانگ سال دوم، شماره ۴ زمستان ۱۳۷۵)، ص ۳۷.
- ۳- هله برینگ یسن: آندرسن: بچه‌ها قادر به درک من نیستند! ترجمه شاهین ضیایی، شباب، پیش شماره و شماره ۱، (آبان و آذر ۱۳۷۱)، ص ۶۳

### فهرست منابع و مآخذ

- (۱) آهی، مهری، هانس کریستیان آندرسن و آثار او، گزارش شورای کتاب کودک، سال سیزدهم، ش ۱ (خرداد ۱۳۵۴).
- (۲) امیروانی، سارا، «بی‌ینال‌های جهانی تصویرگری کتاب کودک»، پایان نامه کارشناسی نقاشی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- (۳) بتلهایم، برونو، کاربردهای افسون، ترجمه کاظم شیوا رضوی. تهران: کاظم شیوا رضوی، [بی‌تا].
- (۴) برزو، سیروس، هانس کریستیان آندرسن، کیهان بچه‌ها، ش (۲۱۵) (۱۹ مرداد ۱۳۷۸).
- (۵) برینگ نیسن، هله، آندرسن: بچه‌ها قادر به درک من نیستند! ترجمه شاهین ضیایی. شباب، پیش شماره (آبان و آذر ۱۳۷۱).
- (۶) پراپ، ولادیمیر، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.
- (۷) پولادی، کمال، آشنایی با ادبیات کودک (قسمت سوم). گلبانگ، ش ۴ (زمستان ۱۳۷۵).
- (۸) پیرزاد، رضا، آیا افسانه‌ها در دنیای امروز کاربرد دارند؟ سروش نوجوان، ش ۸۰ (آبان ۱۳۷۳).
- (۹) حجازی (فراهانی)، بنفشه، ادبیات کودکان و نوجوانان: ویژگی‌ها و جنبه‌ها، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، زمستان ۱۳۷۴، چاپ دوم پاییز ۱۳۷۷.
- (۱۰) خرامان، مصطفی، دنیای مهربان آندرسن، سروش نوجوان، ش ۱۳ (فروردین ۱۳۶۸).
- (۱۱) خلج، منصور، نگاهی به زندگی و آثار هانس کریستیان آندرسن: خلاقیت در خدمت فرهنگ جهانی، همشهری، ش ۲۱۵۵ (۱۲ تیر ۱۷۷).
- (۱۲) شعاری نژاد، علی اکبر، ادبیات کودکان، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴.
- (۱۳) کریمی، فرزانه، هانس کریستیان آندرسن (خالق دختر کبریت فروش). زن روز، ش ۱۶۰۰ (۲۳ فروردین ۱۳۶۷).
- (۱۴) میرکیانی، محمد، آندرسن و شیخ بهایی. قلمرو ادبیات کودک، ش ۶ (زمستان ۱۳۷۰).

15) Bredsdorff, Elias. Hans Christian Andersen. London: Souvenir Press, 1975.

گفته و نوشته‌اند. در روایاتی که آمده است، او را ترسو، مغرور، عاشق پیشه، بیش از حد حساس و زودرنج، در لباس پوشیدن بسیار بی‌سلیقه و شیفته و مشتاق شهرت و احترام خوانده‌اند. در جایی هم گفته‌اند:

«او فردی عصبی، با جاه‌طلبی‌های معمول یک نمایش‌نامه‌نویس یا رمان‌نویس بود. از این که او را فقط نویسندهٔ کودکان می‌نامیدند، آزرده خاطر بود. هنگامی که مردم در نظر داشتند به عنوان تجلیل از آثارش مجسمه‌ای از وی بسازند که تعدادی کودک در حال شنیدن داستان‌هایش هستند، معترضانه گفت: «من برای همهٔ آدم‌ها می‌نویسم نه فقط کودکان. اتفاقاً کودکان کم‌تر قادر به درک داستان‌های من هستند.»»

اما به نظر می‌رسد که در این میان، قضاوت آقای «هوگارد»، یکی از مترجمان دانمارکی الاصل آثار او که به زبان انگلیسی مطلب می‌نویسد و خود نیز داستان‌هایی برای کودکان نوشته و جوایز مهمی نیز در این زمینه به دست آورده است، صحیح‌تر از گفته‌های دیگر باشد. او کوتاه و روشن می‌گوید: «آندرسن آن چنان بود که قهرمانانش بودند؛ با تمام خوبی‌ها و بدی‌های‌شان.»

خود آندرسن در شرح حالش می‌نویسد که روزی نقاشی وارد کپنهاگ شد و گفت که فقط چهره مردان هنرمند نامی را می‌کشد. فردای خواندن اعلان، آندرسن به سراغ نقاش رفت و با کمال شرمندگی دید که جز او فقط یک بازیگر تازه کار تأثر به نزد نقاش آمده است.

هانس کریستیان آندرسن، دربارهٔ حملاتی که به او دربارهٔ غرور و جبن ذاتی‌اش کرده بودند، می‌گوید: «ممکن است واقعاً هم بترسم. ممکن است حتی از ترس بلرزم، اما با این همه آن کاری را انجام می‌دهم که فکر می‌کنم درست است و باید انجام داد.»

البته آندرسن، از دورویی که آنرا در افسانه‌هایش به صورت ازدهای هفت سری درآورده که شاهزاده خانم زیبا و پاک را به اسارت گرفته، به شدت منزجر بود و نابودی آن را لازم و وظیفه شاعر را گفتن و نشان دادن حقیقت می‌دانست.

گرچه که آندرسن در به دست آوردن خواسته خود، به آداب و رسوم اجتماعی که در واقع چندان آشنایی هم با آن‌ها نداشت، بی‌توجه بود، هرگز به حق‌کشی، دروغ یا ریا متوسل نمی‌شد. او بی‌پروا و صمیمانه و تا حد جسارت، به دنبال خواسته خود بود. خواست او به قدری بی‌ریا و نیرومند بود که غالباً طرف مقابل را به میل خود تسلیم و همراه می‌کرد. در وصف او گفته شده است: «او بزرگ بود در چیزهای کوچک و کوچک بود در چیزهای بزرگ» و یا «او قلبی از طلا، زبانی از نقره و استخوانی از موم داشت.»

آندرسن هم‌چون مادر و خلاف پدر، یک مسیحی دیندار بود و اعتقادات دینی او در سه وجه ایمان به خداوند، عمل به فضیلت و اعتقاد به جاودانگی روح خلاصه می‌شد و همین اعتقادات در بسیاری از لحظه‌های سخت زندگی، به کمک او شتافت. یکی از تکیه کلام‌های آندرسن، این آیه از انجیل بود: «به قلمرو فردوس برین وارد نخواهی شد، مگر آن که چون کودکی خردسال شوی.»